

عناصر جذاب جایگزین در سینمای انقلاب

سینما را همیشه دوست داشته‌ام و سینمای ایران را بیشتر، نه اینکه عالی باشد و در قد و قامت سینمای جهان، نه. به خاطر اینکه سینمایی است در حال پیشرفت و اصلا همین پویایی و نماندن را دوست دارم. اگر به دور از تبحر و دگماتیسم به‌روزشده‌روشنفکرپازبان با لنز دقیق و با عمق میدان

بالا نگاه کنیم یقینا مقطع انقلاب اسلامی و اتفاقات پیرامونی آن را مهم‌ترین عنصر پویایی و موتور پیشران سینمای کشور خواهیم یافت با درجه

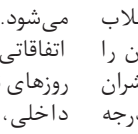
شفافیت بالا.
بله قبول دارم که باورهای اسلامی و انسانی که شالوده‌انقلاب‌است‌دربرخی عناصر مرسوم جذابیت سینمایی که در سینمای جهان دیده‌می‌شودواصلی‌کی از‌موتورهای‌فعال‌کننده‌سینمای‌فرنگی محسوب می‌شود، در سینمای ما یا به دور از شأن مخاطب محسوب می‌شود

و یا ممنوعیت قانونی دارد. گذشته از اینکه همین محدودیت را

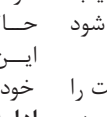
یکی از عوامل نوآوری و نوگرایی در



هادی حاجتمند کارگردان سینما



علی موسوی‌آزاده نویسنده و مدرس داستان



علی موسوی‌آزاده نویسنده و مدرس داستان



علی موسوی‌آزاده نویسنده و مدرس داستان

جبران‌خانم‌همسایه‌دیواربه‌دیوار م‌بود. برای همین همیشه صدای خودش‌وشوهرش‌توی‌خانه‌ما‌بود. شاید همین بود که اولین تصورات من از اینکه رابطه زن و شوهری تا چه اندازه می‌تواند ترسناک باشد را شکل داد. مشکل این بود سلیمان‌نزش‌را‌می‌زد. کمربندش را‌می‌کشید‌وشلاق‌کش‌می‌افتاد به جان جبران. مویه‌های‌نزش توی تمام بلوک می‌پیچید و دل همه را ریش می‌کرد. روال همیشه‌این‌طوری‌بود که یک‌ساعت بعد از صدای کتک کاری جبران می‌آمد خانه ما. دست‌هایش را که رد چرم کمربند روی آن مانده بود را به مادرش نشان می‌داد و آرام و درگوشی با هم حرف می‌زدند. زیر چشم‌های جبران همیشه هاله سورمه‌ای‌رنگی‌بود

که نه تیره تر می‌شد و نه محو. جبران این‌طوری‌بود‌که‌اگر‌صورتش‌را‌می‌دیدي می‌فهمیدی‌داری‌به‌یک‌آدم‌زجر‌کشیده نگاه می‌کنی. شوهرش سلیمان هم یک ترک‌که‌کچل‌بود‌که‌سیبل‌قبطیانی‌داشت‌و باهمه‌خنده‌رو‌بود. جز‌اینکه‌عادت‌داشت جواب‌سلام‌بچه‌ها‌راندند. جان‌به‌جانش می‌کردی یک نفله ضعیف کش بود و این را با تمام ادا‌واطسوار و وجناش فریاد می‌زد. اما ماجرای آن‌ها جایی عجیب‌غریب‌شد‌که‌من‌وارد‌قصه‌شدم. یک‌روز‌ظهر با جعفر زغال (بس‌که‌سیاه بود)‌ومرتضی‌میکروب‌(بدون‌شرح)‌نشقه‌درختمیم‌که‌یک‌بالایی‌سر‌سلیمان‌بی‌اوریم. رفتیم طبقه چهارم آن‌قدر ایستادیم تا زانو سفید سلیمان پیدایش شد. پای زنده‌ها شروع کردیم‌به‌مک‌زدن‌دهانمان‌تا‌خواب جمع شود. سلیمان پیاد شده که از آن بالا یک گردی براق بود با دوتا شانه. قرار این بود که با پشت سیابه سه‌تا تقه بزمن به‌علامت‌یک‌دو‌سه. زدم. من تف کردم ولی جعفر و مرتضی نه. پشتم را می‌کردم یک یک. مثل این بود که داور توقف مسابقه را اعلام کرده باشد و حریف یک مشت خوابانده توی صورتم. من به مسیری

ادامه

یادداشت

... یکی از راه‌هایش همین است که در هر قسمتی از روزنامه که ترتیب می‌دهید برای بحث معارف یک حدیث و آیه را بیان کنید که مخاطب عموم بفهمد و زمینه‌ساز ابهام و پرسش نباشد. چون هستند مواردی که می‌تواند سؤال و ابهام برای مخاطب ایجاد کند. باید از آیاتی استفاده کنید که روشن و فهم شدنی برای همه هستند و در زمینه مسائل اعتقادی و اخلاقی برای همه کاربرد دارند. همچنین درباره روایات معصومین از شخص پیامبر (ص) تا بقیه امامان معصوم که بیانات بسیار آموزنده‌ای از آن‌ها موجود است‌که‌کم‌نظیر نیست، بی‌نظیر است.

- احادیث معصومین درباره چگونه زیستن را نشر دهید

برنامه‌تان این باشد که از آیات استفاده کنید و همچنین از بیانات ائمه معصومین، درحدی که مناسب با عموم جامع باشد. مثلا از این قبیل آیات مانند، (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْإِلْغَىٰ يَعْظُمُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُذَكَّرُونَ، (سوره نحل ۱۷) این آیه ترجمه خوبی که شده است در ترجمه‌ها، بهترین ترجمه را در نظر بگیرید. که خداوند متعال امر می‌کند به عدالت و دادگری و امر می‌کند به احسان کردن به یکدیگر به اضافه اینکه افراد باید با یکدیگر عادلانه رفتار کنند، احسان هم بکنند فوق عدالت و امر می‌کند که افراد درباره بستگانشان غفلت نداشته باشند و اگر گرفتاری دارند، گرفتاری آن‌ها را برطرف کنند و نهی می‌کند خداوند متعال از زشتی و آلودگی و از هر چه ناپسند است و همچنین نهی می‌کند از ستم کردن و ظلم مردم را و نهی می‌کند و موعظه‌تان می‌کند شاید به خود بیاپید. با افرادی هم در ارتباط باشید که به قرآن و حدیث مسلط باشند و از آن‌ها مطالب را بگیرید و نقل کنید. در ارتباط با مسائل مختلف زندگی مانند اینکه انسان باید چگونه زندگی کند، با دیگران چطور باید برخورد و معاشرت کند، در کسب و کار چطور باید باشد، صفت خوب را چگونه کسب و صفات بد را چگونه از خود دور کند. از این گونه روایات متناسب با عموم مخاطب و مناسب با نیازهای مردم انتخاب و نقل کنید. ان‌شاء... خداوند به شما توفیق عنایت کند.

در لحظه هوا	 ۴۵٪
رطوبت هوا	 ۱۳°↓ ۲۶°↑
دمای هوای مشهد	 صبح ۱۹ ظهر ۳۷ عصر ۲۸ شب ۳۳

۱۳:۲۸:۱۰ ۱۸:۴۵:۲۶ ۰۴:۴۵:۵۰ اذان ظهر● نیمه شب شرعی۲۳:۴۵:۱۰ ۱۹:۰۳:۴۷ ۰۶:۱۱:۴۰ ۰۶:۴۵:۵۰ اذان غروب● آفتاب۱۸:۴۵:۲۶ ۰۶:۱۱:۴۰ ۰۶:۴۵:۵۰ ۰۶:۱۱:۴۰ اذان مغرب● طلوع آفتاب۱۹:۰۳:۴۷ ۰۶:۱۱:۴۰ ۰۶:۴۵:۵۰ ۰۶:۱۱:۴۰ طلوع آفتاب۰۶:۱۱:۴۰
--

ایشان از سینما می‌گویند دیده

می‌شود.

اتفاقاتی از قبیل تنوع ایدئولوژی‌ها در روزهای نخست انقلاب، درگیری‌های داخلی، هشت سال جنگ تحمیلی، ویژگی‌های دراماتیک شخصیت‌ها و قهرمانان جنگ، اتفاقات و تناقض‌های بعداز جنگ.توطئه‌های داخلی‌و خارجی و مقابله با آن‌ها و ... دارای ارزش‌های دراماتیک بسیار بالا است که انقلاب

به جامعه هنری و سینمایی هدیه کرده است.

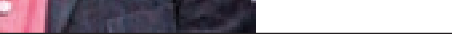
حالا سعی می‌کنم در تداوم این یادداشت‌ها بیشتر نظر خودم را تبیین کنم.

ادامه دارد...

کاغذها را آهار می‌زد و دقیقه‌ای یک بار روی خطوط کتاب متوقف می‌شد. تا می‌زد و فکرش میان پرسوناژهای منتظر در صفحه فلان بود. پشت کوبی می‌کرد و دلش به حال شخصیت اول

قصه‌توی کتاب می‌سوخت. صحافی کار دستش داده بود. قرار بود در ۱۲ سالگی کمک‌حال روزگار بیوگی مادرش باشد، اما ناگافلی عاشق شده بود. عاشق کتاب و ادبیات. نیمه‌شب‌ها، زیر نورکم‌چان فانوس، یک کاسه‌گل‌قرمز چینی را پر از انار می‌کرد، می‌نشست ویکتور هوگو می‌خواند و حظ می‌کرد.

به هر زحمتی بود دبیرستان را از سر باز کرد تا سال ۱۳۳۹ در کلاس‌های آزاد هنرهای دراماتیک، زیر نظر حمید سمندریان خود را به دنیای بی‌انتهای بازیگری سپرد. دانشگاه را برای رشته بازیگری ادامه داد و بازیگری را برای نفس کشیدن در سالن‌های کوچک و بزرگ تئاتر، زیر نور موضعی میان صحنه. نمایش برایش اصالت دیگری داشت. تقلا نمی‌کرد برابر دوربین هر کارگردانی حاضر شود برای یک لقمه نان بیشتر. گاهی اصلا خودش را از صحنه و دوربین محروم می‌کرد. می‌رفت در خلوت خودش کتاب می‌خواند. فیلم می‌دید و بنا به اعتقاد قلبی‌اش، استمرار در یادگرفتن تنها برگ‌برنده‌رشد بود. چه‌کار داشت رسانه‌ها چه می‌گویند، حافظه مردم فراموش‌کار است یا خرج و برچ زندگی چه می‌شود. می‌دانست کمی بعد تر، با ذهنی آرام و اندیشه‌ای پربرتر به صحنه برمی‌گردد.



روزنامه نگار

قبول دارید‌که‌گاهی‌داستان‌های‌کوچک‌زندگی‌ما تبدیل به کتابی قطور می‌شوند. این روزها که زمزمه افزایش مشکلات میان مستأجرها و صاحب‌خانه‌ها بیشتر به گوش می‌رسد صاحب‌خانه‌ای در کوچه‌های پهن و پر درخت کودکی‌ام را به یاد می‌آورم. شاید برای بسیاری از ما پیش آمده است که غریبه‌هایی سر راهمان سبز شده و مسیرمان را تغییر داده و چون نسیمی خنک و خوشایند ما را مسحور کرده‌اند. حاج خانم از جنس همین نسیم‌های مهربانی بود که دل آدم را جلا می‌داد.

وقتی پس از پایان جنگ تحمیلی از کرمانشاه به مشهد مهاجرت کردیم مستأجر طبقه پایین‌خانه حاج‌خانم شدیم. در این شهر بزرگ، غریب بودیم و ناآشنا. اما دل‌مان به قربت آقا امام‌رضا(ع) گرم بود که این همه راه را کوبیدیم و آمدیم تا در مجاورت آقای مهربانی، آرام و قرار بگیریم. اولین بار وقتی مشغول چیدن اثاثیه بودیم حاج‌خانم را دیدم. با لبخند و همان‌طور که لچک چادر نماز گل‌دارش را زیر بغل زده و پله‌ها را سنگین و یکی یکی پایین می‌آمد یک سینی چای خوش عطر در دست داشت. در حالی‌که بخار از روی آن بلند می‌شد با شاخه‌ای نبات در نعلبکی‌های گل‌قرمز کنارشان. یک‌ماه بعد وقتی پدر مدتی برای مأموریت به بیرجند رفت، حاج‌خانم نه به عنوان صاحب‌خانه که در

SHAHRRARANEWS.IR

شماره ۱۴ صفر ۱۴۰۱
شهریور ۲۰ سال چهاردهم

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اول شخص

از صحافی تا صحنه

یادی از هنرمند فقید، پرویز پورحسینی هم‌زمان با زادروزش که سال گذشته قربانی کرونا شد

پرویز پورحسینی، آدم حسابی عرصه سینما و تئاتر

و تلویزیون بود. کمتر کسی می‌توانست از تحسین شخصیت بی‌حاشیه و حرفه‌ای او صرف‌نظر کند. ناهید ارسباران هم نتوانست به پیشنهاد ازدواج جوان رعنا و نجیبی که عینک گرد مشکی می‌زد و کیف چرم قهوه‌ای‌اش را با کفش‌های هشت ترک‌ورنی هماهنگ می‌کرد و کلاه‌کپ تخت به سر می‌گذاشت، نه بگوید. زندگی آرام در کنار مردی که زیاد کتاب می‌خواند، آرام صحبت می‌کرد و بسیار می‌دانست، خانه را امن‌ترین جای جهان کرده بود. پرویز، با آن خطوط چهره کم‌نظیرش که آدم را میان مهربانی و جدیت سرگردان می‌کرد، با نبوغ بازیگری و خلاقیت خاص خودش، به خوبی می‌توانست گاه زکریای «مریم مقدس» و میثم تمار «مختارنامه» باشد و گاه متین السلطنه «هزارستان»، حاتمی. حتی وقتی بابا اسماعیل محبوب «بچه مهندس» بود، بارها دل‌مان می‌خواست عین بچه‌ها به نگاه پرمهرش پناه ببریم. اما خبر نداشتیم مردی چنین، خود در آغوش مادر فداکارش، پناه‌نده است. آن قدر که در اوج روزگار کرونا، کار و بارش را رها کرده بود مبادا حضور در پروژه‌ها، خطری برای مادرش داشته باشد. اما مگر جایی در تاریخ بوده که مرگ، معطل عاشقانه‌ای شده باشد. می‌آید، می‌برد و می‌سوزاند. مثل همان هفتم آذر سال ۱۳۹۹ که بی‌رحمانه میان پرویز، مادرش و تمام ما که دوستش داشتیم، تا ابد جدایی انداخت.



روزنامه نگار

نقش مادری مهربان ما را زیر چتر حمایت خود قرار داده بود. یادش به‌خیر، هر روز عصر با گویش شیرین مشهدی خود مادرم را صدا می‌زد که «ببین بالا یک چایی دور هم بشیم». در نبود مادرم که معلم بود نگهداری از خواهر کوچک‌نوزادم را مادرانه به‌عهده گرفت و خواهرکم که به زبان آمد او را «مامانی، صدا می‌زد. گاهی مرا زیر چادر نمازش در پناه می‌گرفت تا در بازی، «قایم‌موشک» با نوه‌هایش برنده باشم. برادرم هم هر روز برای نماز با حاج‌خانم راهی مسجد محل می‌شد و برگشتنی

با هم خرید می‌کردند و خندان و شاد قدم‌زنان با دست پر بازمی‌گشتند. خدا رحمتش کند؛ آن قدر گرم و صمیمی بود که در کنارش دیگر غربت را احساس نکردیم. حاج‌خانم گاهی از همسر فقیدش که یکی از پزشکان نامدار شهر بود برایمان خاطره می‌گفت. گاه از کودکی خودش می‌گفت که پس از مرگ والدین به قدری بر او سخت‌گذشته بود که آدم را یاد داستان‌های قدیمی می‌انداخت. نامش را «مانی» گذاشته بودند که مانند سایر خواهر و برادرهایش پیش از مادر و پدر از دنیا نرود. او هم مانده بود تا با منش بزرگوارانه‌اش راه و رسم همراهی، همدلی، میهمان‌نوازی و در یک کلام، «صاحب‌خانگی» را به دیگران بیاموزد. یادش گرامی.

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد
- مدیر عامل:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: مه‌لن‌شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



کارتون شهر



علیرضا پادل

شوخی بی‌شوخی

پرده‌برداری از مافیای کتاب

خلوت هستند ولی همواره تعداد کتابخانه‌های کشور دارد بیشتر می‌شود و به قول خودشان همان کتابخانه‌هایی هم‌که وجود دارند در حال تجهیز هستند. اصلا چه کاری است جایی‌که مردم علاقه‌ای به آن ندارند باید مدام توسعه پیدا کند؟

❖ مافیای کتاب برای اینکه مردم را آلوده کتاب کند، هر کاری می‌کند. شما اگر بخواهید یک پلی استیشن ساده را فقط یک شب کرایه کنید حداقل پنجاه شصت هزار تومان باید هزینه کنید ولی مافیای کتاب آن قدر دسترسی به کتاب را راحت کرده است که شما به راحتی می‌توانید با صرف ده، بیست هزار تومان عضو کتابخانه شوید و تا یک سال هر دفعه بتوانید سه تا کتاب امانت بگیرید. تازه در هفته کتاب هم عضو شدن رایگان است.

❖ من پاییز پارسال یک کتاب فروشی را دیدم که بسیار شلوغ شده است. خیلی ترسیدم و فکر کردم واقعا مافیای کتاب آخرش توانسته است که مردم را کتاب خوان کند ولی بعدا فهمیدم خوشبختانه تمام آن‌هایی که داخل کتاب فروشی بودند به خاطر اینکه توی باران و رگبار پاییزی خیس نشوند آن‌تو رفته‌اند.

❖ خلاصه اینکه دوست محترم بیا سعی کنیم گذاریم مافیای کتاب به اهداف شومش برسد و مدام مواظب باشیم مبادا لای حتی یک کتاب را هم باز کنیم.

